

مصاحبه با دکتر عنایت‌الله رضا؛ همسویی شوروی با انگلستان در مخالفت با نهضت ملی ایران

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم با تغییر بلوک‌بندی جدید میان قدرتهای بزرگ، موضوع نفت و استیفای حقوق ایران برای سیاستمداران ایرانی اهمیت سیاسی ویژه‌ای پیدا کرد و دستاویزی شد برای کسب استقلال ملی ایران و خارج شدن از سلطه استعماری دولت انگلستان. لطفاً در این مورد بیشتر توضیح دهید

بنده معتقدم که موضوع نفت از همان آغاز رنگ سیاسی به خود گرفت. رقابت دیرینه میان روسیه و انگلستان در ایران مردم را بر آن داشت که به نفت هم به عنوان یک مسئله سیاسی بنگرند. جریانهای بعدی هم سیاسی بودن مسئله را تشدید کرد. در سال 1932 و 1933 و موضوع تمدید قرارداد نفت و همچنین در دوران جنگ جهانی دوم و سالهای پس از آن باز مسئله نفت به یک پدیده سیاسی بدل شد. در وقایع مربوط به آذربایجان موضوع نفت نزدیک بود موجب تجزیه ایران بشود. بنابر این تفکیک مسئله نفت به اینکه پدیده‌ای اقتصادی بوده یا سیاسی درست نیست. بلکه این دو با هم ممزوج بودند. طرح دوفوریتی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در مورد ممنوعیت واگذاری امتیاز نفت به خارجی‌ان و همچنین طرح ماده واحده غلامحسین رحیمیان مبنی بر لغو یک طرفه قرارداد نفت جنوب باز یک پدیده سیاسی بود.

در دوران جنگ جهانی دوم نقش آمریکا در پیروزی متفقین بسیار عمده بود زیرا برای مقابله با آلمان به کشورهای اروپای کمک کرد تا جبهه دومی ایجاد کنند. با گشایش این جبهه که شوروی بود موقعیت آمریکا روز به روز ارتقا یافت. بگذریم از اینکه در دوران جنگ نیروی اتمی ایجاد شد و بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی یک وضع خاصی به وجود آورد اما پس از جنگ ملاحظه کنید که با پلان مارشال اصلاً موقعیت به گونه‌ای دیگر شد. یکی اینکه فشار افکار عمومی در جهان و تلاش آمریکا سبب شد که انگلستان مجبور به عقب‌نشینی از مستعمرات خود مانند هندوستان شود به این ترتیب که بسیاری از کشورهای به نحوی آزاد شدند و استقلال یافتند که قصد ندارم وارد این بحث شوم. مسئله دیگر نجات اروپا از ویرانیهای جنگ بود و پلان مارشال و کمکهای آمریکا سبب شد که کشورهای اروپای احیا شوند و چون انگلستان هم مستثنی نبود و به کمکهای آمریکا نیاز داشت مجبور شد علاوه بر از دست دادن مستعمرات خود به آمریکا نزدیک شود. به اعتقاد بنده نزدیک شدن انگلستان به آمریکا یک برخورد عقلایی برای بقای خودش بود

موضوع با اهمیت دیگر مسئله انرژی بود. آمریکا تا آن روز فقط به انرژی و نفت خودش متکی بود و نفت خاورمیانه در دست انگلستان بود. به طور قطع آمریکاییها درک می‌کردند که ذخایر نفتی جهان محدود است و برای تأمین منابع بیشتر باید به سوی خاورمیانه روی آورد. آن زمان عربستان و عراق هنوز وضع روشنی از نظر منابع نفتی نداشتند و ایران در موقعیت برتری قرار داشت. شوروی هم به درون خود پرداخت و از منابع خودش استفاده می‌کرد ولی استخراج از منابع داخلی برایش کافی نبود چون منابع نفتی گروزی آسیب دیده بود و استخراج بهره‌برداري از نفت باکو محدود بود. مقداری نفت هم در منطقه سبیری بود که میزان استخراج و از آن کافی نبود، و هنوز به منابع جدید انرژی نیاز داشت. با توجه به تغییری که در وضعیت هندوستان بعد از جنگ پیدا شد، امکان نفوذ در اقیانوس هند برای شوروی میسر شد و تصمیم گرفت به هندوستان نزدیک شود. پس از پایان جنگ دوم که قرار بود نیروهای متفقین خاک ایران را ترک کنند، نیروهای شوروی پس از فشارهایی که سازمان ملل متحد و آمریکا وارد کردند مجبور به ترک ایران شدند اما هنوز در منطقه آذربایجان از نیروهای وابسته به خود حمایت می‌کردند. آنان تسلیحاتی را که در جنگ با آلمانها به دست آورده بودند در اختیار فرقه دموکرات آذربایجان قرار دادند تا بگویند ما اسلحه ندادیم. به هر حال همانطور که می‌دانید شورویها قطع نفوذ خود از ایران و پایان دادن به ماجرای آذربایجان را مشروط به گرفتن امتیاز نفت شمال ایران کردند که بالاخره هم موفق نشدند و مجلس پانزدهم این امتیاز را لغو کرد. در اینجا شورویها دریافتند که رقیب اصلی‌شان آمریکا است که توانسته با تقویت اروپا، این قاره را با خود متحد کند. اروپای متحدی که آمریکا در پشت آن قرار گرفته بود. رقیب دیگر شوروی کشور چین بود که در ظاهر انقلاب سوسیالیستی کرده و لی در باطن مدعی اراضی سبیری بود و هنوز هم بر این ادعا باقی است. موضوع دیگری که شوروی را از آمریکا و اروپا دور کرد آن بود که بلافاصله پس از پایان جنگ اعلام کرد کمکهایی که در دوران جنگ به شوروی شد پس نمی‌دهد و به این ترتیب در آن شرایط خودش را ایزوله کرد و در نتیجه طرح مارشال شامل این کشور نشد

پس از گذشت بیش از پنجاه سال از ملی شدن نفت هنوز عده‌ای سیاست بهره‌گیری دکتر مصدق از تضاد میان قدرتها و نزدیک شدن ایشان به آمریکا را سیاستی غیرواقع‌بینانه قلمداد می‌کنند. نظر جنابعالی در این خصوص چیست؟

استنباط من این است که پس از ملی شدن صنعت نفت دکتر مصدق در آغاز کار خود می‌خواست که حتی‌المقدور و با توجه به شرایط موجود، دست انگلیس را از منابع نفت ایران کوتاه کند. او به عنوان یک سیاستمدار به کمک آمریکا نیاز داشت و شاید می‌خواست از آمریکا به نفع خود استفاده کند. البته هنوز نمی‌توانم در این مورد حکمی صادر کنم و لی به ظاهر جور می‌آید که او به هر حال قصد داشته از اوضاع و احوال موجود در جهان به سود ایران استفاده کند و ملی کردن نفت را وسیله‌ای برای تجهیز جامعه و رسیدن به استقلال ملی قرار دهد. حالا اینکه چگونه و با چه مشخصات و خصوصاتی این مقصود عملی می‌شد موضوع دیگری است

در مورد سیاست شوروی و حزب توده در قبال دولت دکتر مصدق بیشتر صحبت کنید و بفرمایید چرا این دولت در تحریم نفتی بر ضد ایران با انگلستان همسو بود؟

دولت شوروي پس از شکستی که در قضیه آذربایجان از قوام السلطنه خورد، نهایت دشمنی را با دولت دکتر مصدق نشان داد. آن زمان حزب توده برای اعضای کادر خود دستورالعمل صادر می‌کرد. در یکی از دستورالعملها به صراحت نوشته بودند که لیه تیز حمله را باید متوجه مصدق کرد، باید سر بزنگاه او را گیر انداخت. برای من این سؤال پیش می‌آید که علت چیست و چرا حزب توده چنین می‌کند؟ عده‌ای مثل کیانوری بودند که دقیقاً می‌دانستند چکار می‌کنند. عده‌ای دیگر هم شاید چون اطلاعی نداشتند مخالفت می‌کردند ولی بعدها که بیشتر با سیاست شوروي آشنا شدم مسئله برایم روشن شد. اگر دقت کرده باشید در کنگره نوزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروي، استالین خط مشی کلی جهانی خود را اعلام کرد. او به صراحت گفت: زمانی بود که بورژوازی پرچم مبارزه ملی را در دست داشت. اکنون این پرچم به زمین افتاده و تنها طبقه کارگر می‌تواند این پرچم را از زمین بردارد. استالین با ادای این کلمات تکلیف طبقه کارگر را در جهان و بورژوازی ملی کشورهای مستعمره و وابسته را روشن کرد. بعد از این ماجرا که به یک سال قبل از سقوط مصدق و در واقع به قبل از مرگ استالین مربوط می‌شود احزاب کمونیست در کشورهای هندوستان، اندونزی، ایران و سایر کشورهای جهان در مسیری قرار گرفتند که استالین می‌خواست. در نتیجه احزاب کمونیست در این کشورها علیه نهر، سوکارنو و دکتر مصدق اقدامات خود را شروع کردند. پیرو همین سیاست بود که شوروي اصالتی برای مبارزه دکتر مصدق قائل نبود. وقتی که انگلستان و کمپانیهای نفتی خرید نفت از ایران را تحریم و بلوکه کردند، شوروي هم دیگر حاضر نشد از ایران نفت بخرد. تا جایی که اطلاع دارم دکتر مصدق گفته بود مجارستان و چکسلواکی و سایر کشورهای اروپای شرقی پیش از این مشتری نفت ما بودند چرا شما مانع شدید. مقامات شوروي به او جواب داده بودند که از این پس آنها از ما نفت می‌خرند و ما دیگر احتیاجی به نفت شما نداریم. پس از این ماجرا دکتر مصدق از شوروي خواست که یازده تن طلایی که در دوران جنگ جهانی دوم طلب داشتیم پس بدهند. جوابی که به او می‌دهند این است که این طلا متعلق به ملت ایران است و به دولتی داده خواهد شد که نماینده واقعی مردم ایران باشد. این مطلبی را که عرض کردم از روزنامه‌های داخل شوروي بود و خودم در شوروي که بودم خواندم

نمونه دیگری که خدمت شما عرض می‌کنم این است که به یاد دارم فرقه دموکرات آذربایجان در زمان حکومت مصدق در شوروي فعالیت می‌کرد. رادیویی هم داشت و برنامه‌هایی علیه سیاست مصدق و دولت ایران پخش می‌کرد. مقاله‌هایی که برای قرائت از رادیو می‌رسید من مطالعه می‌کردم. من هنوز از نوع فعالیت‌های حزب توده در ایران به درستی اطلاع نداشتم و رابطه ما با ایران خیلی روشن نبود ولی این موضوع برای من مطرح بود که چرا فرقه دموکرات در شوروي این قدر با مصدق مخالفت می‌کند. می‌گفتم آقا این مرد اکنون مشغول مبارزه با امپریالیسم است. امپریالیسمی که این همه بلا بر سر جامعه ما وارد آورده چرا شما با مصدق مخالفت می‌کنید؟ مر حوم قیامی که داماد مستشارالدوله صادق بود و مصدق را هم به خوبی می‌شناخت در این جلسات بود و در رأس ما در یکی از این جلسات رو کرد به رئیس فرقه دموکرات به نام پادگان که بعد از پیشه‌وری رئیس فرقه بود و گفت: آقا من نمی‌فهمم چرا شما با مصدق مخالفت می‌کنید؟ آقای پادگان جواب داد: با یاد مصدق را چنان بزیم که هفت تا معلق بزند. (این عین عبارت او بود). بعد قیامی پرسید: بسیار خوب اگر مصدق هفت تا معلق زد بعد چه خواهد شد. پادگان در جواب گفت: بعد خودمان می‌رویم حکومت تشکیل می‌دهیم. باور بفرمایید عیناً همین عبارت را گفت. روز 28 مرداد که حکومت مصدق سقوط کرد من در منزل در باکو به اخبار رادیو گوش می‌دادم که ناگهان تلفن زنگ زد. گوشی را که برداشتم آقای قیامی بود. گفت: اگر آب در دست داری نخور، بیا، من جلو عمارت فرقه منتظرت هستم. با حالتی پریشان، که برای این پیرمرد چه اتفاقی افتاده، به راه افتادم. وقتی او را دیدم سلام کردم. بلافاصله من دستم را گرفت و بدون آنکه کلامی با من حرف بزند مرا با خود تا در اتاق پادگان برد. وقتی رسیدیم در اتاق او را باز کرد و در حالی که فقط سرش را داخل اتاق کرد و هنوز دستم را گرفته بود رو کرد به پادگان و گفت: آقای پادگان، مصدق هفت معلقش را هم زد بفرمایید حکومتان را تشکیل بدهید! بعد رو به من کرد و گفت: خواستم تو هم شاهد باشی، همین. بعد از مرگ استالین و مسائلی که در پلنوم چهارم مطرح شد در درون حزب توده دودستگی به وجود آمد و هر گروه، طرف مقابل را به نادرستی متهم می‌کرد. عده‌ای می‌گفتند روش شما در برابر مصدق درست نبود و خیانت کردید و در مقابل گروهی دیگر می‌گفتند این دستورالعملی جهانی بود که ما عمل کردیم. به نظر من اگر در آن زمان حزب توده لیه تیز حمله خود را متوجه مصدق نکرده بود شاید وقایعی که بعداً پیش آمد و گرفتاریهایی برای جامعه ما رقم زده شد، رقم زده نمی‌شد

ببینید خودخواهیها و کاراکتر بعضی از سران حزب توده به گونه‌ای بود که در لحظه‌های حساس مانع می‌شد تا حقیقت را در نظر بگیرند. بنده به خاطر دارم زمانی که اختلاف میان شوروي و چین بالا گرفت من مسئول سازمان در مسکو بودم. موضع من و همفکرانم این بود که نباید در این مسئله دخالت و اظهارنظر کنیم. در حالی که عده‌ای همگام با سیاست شوروي سعی کردند ما را مجبور کنند که اظهارنظر کنیم. جلسه‌هایی تشکیل شد که به دلیل شرکت نکردن ما غالباً اکثریت نمی‌آورد و خلاصه، جلسه‌ها را به هم می‌زدیم. خوب یادم هست که روزی رادمنش به من رو کرد و گفت: رفیق رضا، چرا این قدر ما را اذیت می‌کنید؟ گفتم: یعنی چه مگر حالا مسائل مبتلابه ما در ایران تمام شده تا به دعوای چین و شوروي بپردازیم؟ رادمنش جوابی به من داد که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. او گفت: مقامات شوروي به ما می‌گویند خرجتان را می‌دهیم ولی در مدت 6 ماه گذشته که برنامه پیک ایران را می‌خوانیم هنوز علیه چین مطلبی ننوشته‌اید. و افزود که شما می‌گویید به ما مربوط نیست، این قدر ما را اذیت نکنید. من در برابر این پاسخ خیلی عصبانی شدم و گفتم: در پس این طوطی صفت داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم. رادمنش اوقاتش تلخ شد و رفت. به نظرم می‌رسد که او از روی استیصال مجبور شده بود این حرف را بزند. بعضی دیگر از سران حزب توده هم این‌طور بودند و همیشه در تضاد با خودشان قرار داشتند، ابرج اسکندری هم این‌طور بود

گذشته از مخالفت شوروي و حزب توده با دکتر مصدق، بعضی از دوستان نزدیک ایشان و رهبران نهضت هم پس از مدتی راه خود را جدا کردند ...

به اتفاقاً خاطره‌ای در این مورد دارم که عیناً نقل می‌کنم. سالها بعد در دیدار با آقای دکتر بقایی از ایشان سؤال کردم و گفتم: آقای دکتر بقایی برای من روشن نیست چرا شما با مصدق دشمنی کردید، علت این دشمنی چه بود؟ عین گفته دکتر بقایی چنین بود. وقتی که اسناد موجود در خانه سدان را کشف کردیم یکی از اسناد مربوط به دکتر متین دفتری بود و نشان می‌داد که او جاسوس انگلیسیها است. نگران بودم که مطلب را چطور به دکتر مصدق بگویم، می‌ترسیدم اگر پیرمرد سند را ببیند سخته کند. تا اینکه دکتر مصدق تصمیم گرفت هیئتی را به سازمان ملل متحد در آمریکا بفرستد. در رأس این هیئت هم دکتر متین دفتری بود. به دیدن دکتر مصدق رفتم و گفتم آقای صلاح نیست ایشان را در رأس هیئت به آمریکا نفرستید. دکتر مصدق گفت: چرا، مگر چه عیبی دارد؟ گفتم: دلایلی هست و چیزهایی وجود دارد که بهتر است ایشان را نفرستید اما متوجه شدم بر تصمیمی که گرفته اصرار دارد. بالاخره گفتم: اسناد موجود در خانه سدان در مورد این شخص هم هست. دکتر مصدق گفت: آقا این حرفها مبتذل است و سندی وجود ندارد. من هم مجبور شدم سند را از جیبم درآوردم و به ایشان نشان بدهم. دکتر بقایی برایم قسم خورد و گفت: فکر کردم الان پیرمرد سخته می‌کند اما وقتی نامه را نگاه کرد، آن را زیر بالش خود گذاشت. من هم دیگر حرفی نزد، خداحافظی کردم و بیرون آمدم چون فکر کردم خیلی ناراحت شده و به طور قطع از تصمیم خود منصرف شده تا اینکه فردای آن روز دیدم دکتر مصدق حکم خود را تنفیذ کرد و مقرر شد که متین دفتری به آمریکا برود. با شتاب پیش ایشان رفتم و گفتم: آقا دیروز سند را به شما دادم. شما چرا این کار را می‌کنید. دکتر مصدق گفت: آقای دکتر شما کاری به این مسائل نداشته باشید. دکتر بقایی گفت: از آن زمان دیگر اعتقاد از مصدق سلب شد. اینکه بقایی راست می‌گفت یا دروغ نمی‌دانم

http://www.iichs.org/index.asp?id=272&doc_cat=8

History Site of Mirhadi hoseini